

می دانیم نسل جوان ایران را به کجای می بریم؟

وداد حمیدی شریف

این جوانان با آفتاب رابطه دارد.
حرفی به من بزن
من در پناه پنجره ام
با آفتاب رابطه دارم (۷)
اما کسی در فضاهای رابطه، باوری به این
پنجره های مهربانی ندارد! و در دل آنان ریشه
تردید می دواند.
من از جهان بی تفاوتی فکرها و حرفها و
صداها می آیم
و این جهان به لانه ی ماران مانند است
و این جهان پراز صدای حرکت پاهای مردمی
است
که همچنان که تو را می بوسند
در ذهن خود طناب دار تو را می بافند (۸)
و دائم در فکر تحدید و محدود کردن این
پنجره هاست:
بسترم
صدف خالی یک تنهایی است (۹)

ندارد، هر چند که ادعای گزارف ضرورت درک
و ادعای گزارف برخورداری از دانش فهم آنان
را داریم.
گرچه خاموشی سرآغاز فراموشی است،
خاموشی بهتر. (۵)

سخن اول: فضاهای زندگی

فضاهای زندگی اجتماعی ما، ظرفیت
احساس و درک جوانان ما را ندارد و فضاهای
موجود، مشتمل بر فضاهای ادراکی و
احساسی و نمادین و ارگانیک، که بتواند، به
شخصیت و فرانگریهای آنان پاسخ دهد،
درخور و متناسب نمی باشد. ظرف ها، بسیاری
بسیار، کم حجم تر از مظلوف ها هستند.
به ایوان می روم و انگشتانم را
بر پوست کشیده شب می کشم
چراغ های رابطه تاریکند
چراغ های رابطه تاریکند (۶)
و این در حالی است که روشنائی دل و نگاه

به روزی، که ناسپاسی به «حق اندیشه»
آن را از خاطر ما برده است، شاعری گرانقدر
سرود؛
آه

سهم من این است
سهم من این است
سهم من

آسمانی است که «آویختن پرده ای» آن را از
من می گیرد. (۱)

کوچه ای هست که قلب من آن را
از «محلله های کودکی» دز دیده است. (۲)

و در جایی دیگر، چه حزن آور و تفکر
بر انگیز گفت که:

من از زمانی

که قلب خود را گم کرده است، می ترسم
من از تصور بیبودگی اینهمه دست

و از تجسم بیگانگی اینهمه صورت
می ترسم

من مثل دانش آموزی

که درس هندسه اش را

دیوانه وار دوست می دارد، تنها هستم. (۳)

او چه با «معنا» از فضا و زمان و مکان های
تهی شده از «معنا» سخن گفت، فضاهایی که
در تهی بودن خود از «معنا» نمی توانند، در
برگیرنده و پذیرنده و میهمان پذیر باشند!

اگر فقر، نمادی که ناشی از بحران
هویت هاست، «سرتاسر چهره شهرها» را
فراگرفته است (۴)، فقر نمادها و نشانه های
رفتاری و آداب مشخص و به عبارتی غیاب
فرهنگی منسجم و با معنی، هم آهنگ و منطقی،
«سرتاسر چهره زندگی» ما را در نوع رفتار و
زندگی با جوانان، از ما دریغ داشته است، تا
بدانجا که می توان مدعی بود زمان و مکان و
فضا، ظرفیت درک جوانان امروز جامعه ما را



گروه‌های اجتماعی محول و احاله شده است و «ما در میان تغییرات چشمگیری هستیم که امکانات جدید، وسایل بالقوه جدیدی ایجاد می‌کنند.» (۱۱)

سوم آنکه، مطابق الگوهای زندگی معاصر، خانواده از مفهوم فامیلی که در بر گیرنده ارتباطات مستقیم پدر مادر فرزند و پدر بزرگ مادر بزرگ نوه و منش‌های فاصله دار که به تحکم و فرمان دهی و کودک‌پنداری فرزند می‌انجامیده است (۱۲)، تخلیه و جدا شده و به نظر «امیل دورکهایم»، «فردگرایی، محصول جامعه بوده و نتیجه منطقی و معین زندگی در جوامع صنعتی است» و فرآیند منش فوق، اعلام فردگرایی، به معنی استقلال مرد و زن و فرزند است. «لیزا آن تل» (۱۹۹۳) الگوهای جدید زندگی فرد در خانواده را، الگوی «فردگرایی روشن بینانه» معرفی می‌کند و آن را منشی برای لغو آثار منفی فردگرایی در جامعه - دقت شود نه فردگرایی در خانواده - توصیف می‌کند.

چهارم آنکه؛ مطابق پروسه رشد شخصیت، با توجه به جریان زندگی معاصر، هر فرد انسانی، در کودکی، از کانونهای جمع گرا مثل جامعه مهد کودک، فضاهای پرورشی و جامعه آموزشی مثل دبستان و فضاهای سازمانی حاکم بر جو ارتباطی آنها، الهام می‌گیرد و در نوجوانی، جو حاکم بر روابط دوستانه و فضای ارتباطی دوستان و جامعه پیرامونی در خارج از فضاهای آموزشی به ترکیب قبلی اضافه می‌شود. فرد انسانی در تربیت پذیری دوره جوانی، فقط از فضای ارتباطی جمع دوستان و جامعه پیرامونی و الگوهای اجتماعی و هنری پیش روی اثر می‌پذیرد.

قابل مشاهده است که در زندگی معاصر، مقوله خانواده، به لحاظ کوتاه شدن فرصت‌های تماس با فرزندان و از دست دادن فضای حکمرانی تربیتی و آموزشی و خروج آن از قالب نهاد اجتماعی تربیت‌آفرین و مستقل و تخصصی شدن روابط رفتاری و آموزشی و حضور نهادهای جانشین مهد کودک و دبستان و پرستاران بچه و تأمین رضایت کودک بوسیله تلویزیون و اکتان بوسیله انواع ابزار بازی و کمک آموزشی و تفریحی و از همه مهمتر محدود شدن خانواده‌ها به یک یا دو فرزند و یا

تربیتی کودک و نوجوان و جوان، می‌شناسد و تعریف می‌کند! و به این ترتیب، فضای زندگی امروزی را با آنهمه وسعت، آنقدرها کوچک و صغیر و یتیم می‌کند تا بتواند آن را به قامت خود هم اندازه کند و ضعف‌های خود را در درک جامعه روبه روی، پوشش دهد.

این تصور، فضاهای زندگی را بسیار کوتاه و سطحی و بی‌تکیه بر یافته‌های علمی معاصر می‌بیند، چرا که، هیچگاه حاضر نشده است اندیشه کند، در شرایطی که کانونهای تربیت‌آفرین جامعه با انبوه امکانات مادی و فرامادی در قالب آموزش و پرورش و ارشاد و تبلیغات اسلامی و کانونهای فرهنگی محلات و مساجد، رادیو و تلویزیون و پنج شبکه سیما و شبکه‌های استانی، کلاسهای فوق برنامه

از جانبی دیگر، با اینکه ادعان داریم امروز، عصر ارتباطات و فرآیند حاصل از تکنولوژی ارتباطی است، و در نتیجه نیازمند به پدیدآوری و پرورش فضاهای ارگانیک تازه‌ای برای جوانان خود هستیم، متاسفانه نحوه نگرش ما به پدیده‌های معاصر، ما را از پذیرش واقعیات به روز، دور داشته و همین مانعی بزرگ در هم عرض نمودن «فضای جامعه» با «خواسته‌های جامعه جوانان» است. ما به زمان و فضای قرن بیست و یکم میلادی زندگی می‌کنیم و امکانات و استعدادها و اختراعات و اکتشافات آن را به کنار خود داریم اما دریغاً که این قرن را فقط در تقویم‌ها پذیرفته و برای گذران زندگی در آن، به شعور ادوار پیشین تکیه داریم.



پرورشی و موسسات هنری و رسانه‌های تصویری و ویدئویی و دیگر مراکز فرهنگی، جوانان را محاصره کرده اند، از دست «خانواده»‌های آنان، که با سبلی دو آتشه، صورت زرد خود را مقابل این جوانان سرخ‌نگه می‌دارند چه کاری می‌تواند ساخته باشد که از دست این همه دستگاه‌های عریض و طویل و با این همه یراق و سلسله بر نیامده است! دوم آنکه، از نظر جامعه‌شناسی معاصر، خانواده، چه در کشورهای پیشرفته و چه در کشورهای در حال توسعه، از نقش‌آفرینی‌های کلاسیک خود جدا شده و به این زمان، نقش زایی شخصیت اجتماعی که زمینه بلوغ اجتماعی را فراهم می‌سازد به جریانهای سیال

واقعی تلخ است که متبادر از شرایط فوق و در عصر ارتباطات نوری و ماهواره‌ای و شبکه‌های اینترنت و سایت‌های بی‌شمار آن و فرایافت‌های تکنولوژی ارتباطی و ساختار علمی اندیشی معاصر، نظام اجتماعی آموزش و پرورش ما، اندکی از آن بهره داشته و بر نظام فکری برخاسته از بن‌مایه‌های غیر علمی و نامنتطب بر نیازهای به روز فکر می‌کند.

**نخل امید تو آن روز شود صاحب برگ
که سبکباری خود را به خزان نگذاری
به دو صد چشم، نشان راه ترا می‌پوید
تیر تا راست نباشد، به کمان نگذاری (۱۰)**
و در قاعده فکری مستخرج از آن فضای بسته و کوتاه، «خانواده» را تنها فضای زندگی

به طور اساسی فاقد فرزند و همچنین اشتغال زن و مرد، از بار وظایف پیشین تهی شده و به مضمونی فارغ از کنش و واکنش در برابر تربیت فرزند میل شده است.

در نظریه های جامعه شناسی معاصر، خانواده برخوردار از منش های رفتاری است و تلقی آن به یک مکان کلاسیک پرورشی و آموزشی، خطایی روشن است.

منش های رفتاری خانواده، خود نیز، بازگشت به جو حاکم بر فضاهای جامعه دارد و از آن ملهم است که در نهایت، شخصیت و منش رفتاری عضو های خانواده، یعنی پدر و مادر، ارجاع به مراکز رسمی و کلاسیک در

آیا تکیه ساختار پرورشی

کشورمان بر اصرار به نقش های

غیر واقع بینانه برای خانواده،

محدود دیدن فضاهای زندگی

جوانان و نوجوانان نیست؟

جامعه و کنش و واکنش های آن می یابد. پدر و مادر در خانواده معاصر، پدید آورنده کانون خانواده به عنوان ابزار عاطفه و بستر بروز لایه های حسی عاطفی فرزندان هستند و منشأ عواطف فردی و شخصیت حسی عاطفی کودک را نشان می دهند. خانواده، کلاس آموزش نیست و فرزند در خانواده به انتظار کلاس درس نمی نشیند و هیچ زن و مردی ازدواج نکرده اند تا که با حداکثر دو فرزند، مدرسه غیرانتفاعی افتتاح کنند!

با توجه به دقایق فوق؛ آیا تکیه ساختار پرورشی کشورمان در اصرار به نقش های غیر واقع بینانه برای خانواده و ارائه آثار مکتوب و شفاهی و حتی برگزاری کلاسهای آموزشی خانواده (!) تار و تاریک و محدود دیدن فضاهای زندگی جوانان و نوجوانان نیست؟

بازتاب عینی این نگرش آن است که مهمترین نهاد آموزشی و پرورشی کشور، جوان را در فضای زندگی، «کودک» می بیند و خواهان حفظ این کودک در قنداق و ننو و گهواره خانواده است. آیا این فرآیند فکری،

حکایت از «زیست فکری» در عهد ماضی، بی توجه به قواعد و روابط و شاخصه های جو نوین که بر «زیست عینی و اجتماعی» ما حاکم است، ندارد و آیا این تضاد، خود منشاء بروز نشانه های دو شخصیتی نیست که به تبع آن جوان احساس غربت و تنهایی کند؟

به سراغ من اگر می آید

نرم و آهسته بیایید، مبدا که ترک

بردارد

چینی نازک تنهایی من (۱۳)

و یا احساس یأس و دلمردگی،

چهره پرداز سحر مرده است

چشمه خورشید افسرده است!

در حالی که شوق و شور فضای جوانی، همیشه او را به امید صبح روشنائی «باور شدن» به پا نگه می دارد.

وز نهفت پرده شب، دختر خورشید

همچنان آهسته می بافد

دامن رقاصه صبح طلایی را (۱۴)

سخن دوم؛ زمان

ما، نیازمند به درک مناسبی از زمان هستیم. حضور پر رنگ یک حافظه تاریخی بر مبنای «خصلت پدرسالاری» تعریف کهنه ای از زمان را به دست می دهد. این تعریف «زمان را با سن» تقویمی و شناسنامه ای، یکی تلقی کرده و از اینرو قادر به درک «زمانه» نیست.

تورا چه می رسد ای آفتاب پاک اندیش

تورا چه و سوسه از عشق باز می دارد؟

کدام فتنه بی رحم

عمیق ذهن تورا تیره می کند از وهم.

(۱۵)

از جاذبی دیگر، جوانان ما، نسبت به فضای زمانی پیرامونی و رفتارهای ناستجیده و ملهم از واکنش های تند و حساب نشده، که ناظرین و مربیان اجتماعی پدید آورده اند، بی اعتماد بوده و به آن باوری ندارند؛ تا آنجا که:

به باد سست نهاد اعتماد شاید کرد

به یار سست نهاد

اعتماد

ای فریاد (۱۶)

آنان به صراحت می بینند که فضای زمانی، از صداقت و صراحت و راستی و اعتماد و آزادی، فاصله ها دارد و این در حالی است که همه به چهره و گفتار، مومن وار به آن مقولات

، و جاهت حضور می گیرند! و چگونه به خلق باور و اعتماد بپردازند، وقتی که در مفاهیم تربیتی و انتزاعی جامعه با مفاهیم بلند اخلاقی روبرو می شوند، در حالیکه در کفه عمل، شاهد رخدادهای معارض با آن مفاهیم بلند اخلاقی هستند. آنان دریافته اند که زمان بسیاری از حرفها در عدالت اجتماعی و برابری شرایط رشد و ترقی سپری شده و «زمانه» آستن فواصل شدید طبقاتی و اختلافات فاحش تبعیض زیستی است. به واقع، آنان، با فاصله بسیاری در نگاه به زمان و زمانه اند، فاصله ای که یک «های» آنان را با صدها هزار «هوی» برخاسته از زر و زور و تبعیض و اختلافات طبقاتی و امتیازات و انحصارات، پاسخ می گویند.

پرده ها از بغضی پنهانی سرشارند

و کبوترهای معصوم

از بلندیهای برج سپید خود

به زمین می نگرند (۱۷)

تصور غلط ما از جوانان، مبنی بر این که کودکانی بیش نیستند و وجود دیوار بی اعتمادی بابتی است که زمانه ی این زمان را همپای آنان نکرده و لاجرم قادر نگردیم تا شرایط محیطی را برای فهم و درک آنان فراهم آوریم. جوانان، در زمانه ی پیشی گرفته از زمان، خواهان آن هستند که به آنان اعتماد شود و زمانه آنها درک شود. زمانه آنان مملو از احساسات تند و صریح و هیجانات طبیعی و هنجار و با شور و عاطفه و درخشش عشق و عاطفه است؛ جوهره های ذاتی آنان در پرتو یک اعتماد فراگیر اجتماعی، مملو از صداقت و عاطفه و خصایل جوانمردی است و از همین روست که فهم و درک «های» آنان، مقدم بر هرگونه «هوی» پاسخ دهنده است! آنان به انتظار یک درک متقابل و یک زبان آشنایی آورند و درک و زبانی که حضور پررنگ این همه تبعیض و تفاوت و اجحاف را ببیند.

به جستجوی تو

در معبر بادها می گریم

در چار راه فصول

در چار چوب شکسته پنجره ای

که آسمان ابرآلوده را

قابی کهنه می گیرد.

به انتظار تصویر تو

این دفتر خالی

تا چند تا چند

ورق خواهد خورد؟ (۱۸)

باید پذیرفت که جوانان در «زمانه» زندگی می‌کنند و در فهم آن، از یک نسل وراثت ژنتیکی بیشتر نسبت به اولیای خود، برخوردارند. آیا این دانستن و آگاهی بیشتر، نباید زمینه شکل‌گیری اعتماد را نسبت به آنان فراهم آورد تا که بودن و هستی آنها را دریابیم؟!

سخن سوم: مکان‌ها و جوانی جوانان

احساسات و عواطف و عشق و مضامین دوست داشتن و نحوه بیان حالات انسانی و حتی نوع ذائقه‌ها و قدرت و توانایی حواس در هر فرد آدمی، تابعی از شرایط سنی و ویژگیهای مکانی و زمانی این و فرد آدمی در ادوار جوانی، بی‌مهابت و شجاع و قوی دل و فارغ از هر منش محتاطانه و محافظه‌کارانه است. به پای عشق و دوستی، حاضر به فدای سر و جان است و نگاهی از سر عشق را، به ثروت عالمی نمی‌فروشد!

جان می‌دهم به بوسه جانان که این
متاع

هر چند بس گران بود اما خریدنی است
آنجا که سیب غبغب یوسف شود پدید
دستی که با ترنج بسازد بریدنی
است (۱۹)

به دوران جوانی، «ارزشهای بودن» خود را در مضامین عشق و فداکاری و صراحت و جوانمردی می‌نمایاند و به دوران میانسالی منشاء ارزشهای بودن، بنا به رأی و «رفتار جامعه» ولو آنکه مورد پذیرش روانی و ذهن ناخودآگاه آدمی نباشد، تعیین می‌شود و از آنجا که سلامت و به‌نجاری، چه در فرد و چه در فضاهای اجتماعی، به یارایی امکانات و تغذیه مناسب و پرورش موزون و هماهنگ حاصل می‌شود، جای اندیشه دارد که بیانگریم برای نوجوانان و جوانان خود، که در میانسالی، ارزش‌گذاران جامعه خواهند بود و در جوانی، با عملکردهای خود، هویت آن را سازمان می‌دهند، چه امکانات «مکانی» و چه «فضاهای عینی» برای بیان و عرضه احساسات و عواطف آنان، تدارک دیده‌ایم و مهیا کرده‌ایم؟

نقش فضاهای مکانی، در باروری

روحیات و خلیقات جوانی و ایجاد فرصت‌ها برای عرضه و اقتناع عواطف ارزشی آنان، در دانش روانشناسی و علوم تربیتی بسیار حایز اهمیت است و مکانهای پارک و فضاهای گردشگاهی موجود در کشور ما، هر چند که شهرهای کوچک از آنان بی‌نصیب هستند، در ادغام طبقات مختلف سنی بسیار مهم بوده از اینرو منجر به بروز واکنشهای نامطلوب بین گروه‌های متفاوت سنی، خاصه در اجتماعات خانوادگی می‌گردند. در اینگونه از مکانها، هر رفتاری از جوانان مورد نقد و انتقاد دیگر اقشار سنی - جمعیتی قرار گرفته و این در حالی است که ابداً قصد جوانان آزار و مزاحمت نیست.

فقر فضاهای مکانی در کثیری از شهرهای ایران، به وضوح قابل رؤیت است. نگارنده که در پی مطالعات فرهنگی به استانهای

جوانان مانسبت به فضای

زمانی پیرامونی و رفتارهای

ناسنجیده و حساب نشده،

که ناظرین و مریبان اجتماعی

پدید آورده‌اند،

سخت بی‌اعتمادند

خوزستان و ساحلی بوشهر و لرستان و چهارمحال، حدود پنج ماه پیش، مسافرتی داشتم، این فقر فضاهای مکانی را از زبان جوانان شنیده و خود با قدم زدن‌های بسیار در فضاهای شهری، آن را احساس کردم.

برای تجلی جوانی جوانانمان به فضاهای مکانی بسیاری همچون میدانی ورزشی، پارک‌های گردشگاهی و هنری و تفریحی، مؤسسات فرهنگی، آمفی‌تئاترهای موسیقایی و سینمایی، آموزشکده‌های هنری برای فیلم و عکس و موسیقی و نقاشی و مجسمه‌سازی و دیگر هنرهای ظریف، پیست‌های دوچرخه سواری و موتور سیکلت رانی و اسب‌دوانی، دریاچه‌های مصنوعی قایقرانی، شهر بازی‌ها و تالارهای خاص جوانان برای حضور جمعی آنان، مؤسسات تحقیقاتی و پژوهشی و

..... نیازمندیم، این مکانها، نقشی با اهمیت، در دسترسی جوان به بلوغ اجتماعی دارند. وجهی دیگر از این ضرورت را، وجود لایه‌های جمعیتی، جوان سن، تعیین می‌کند، این جامعه، نیاز به فضای اعمال زندگی و دسترسی به مطالبات خود را دارد؛ در این رابطه، اگر تفکری هست، تعارفی نیست!

به طور طبیعی، ارائه فرصت به حضور جوانی جوانان و ارائه مهلت به بیان و عرضه آن، به پرورش هنجارها انجامیده و ذهن ناخودآگاه جوان را مملو از رضایت و خاطرات خشنود کننده کرده و بدین ترتیب غذای مناسب برای پرورش روحیات جامعه را فراهم می‌آورد. با جوانی جوانانمان چرا ستیز، آن هنگام که خود نیز آن را سپری کرده‌ایم، آیا ستیز با آن، دلالت بر وجود خاطرات ناخشنود ما، از دوران جوانی خودمان ندارد؟! نگذاریم دریای هستی به چشمان آنان کوچک شود. نگذاریم با این دیوارهای بی‌اعتمادی، آفاق نگاه آنان کوتاه و تنگ گردد. نگذاریم با ستیزمان، روحیه کشف و دانستن در آنها کشته‌اید. نگذاریم راستی می‌دانیم این نسل را به کجا می‌بریم؛ فرجه‌ای تأمل لازم.

پانویس‌ها:

۱۷ و ۸، ۷، ۶، ۳، ۲، ۱ (فروغ فرخزاد

۴) دکتر سید حسین بحرینی، فرآیند طراحی شهری - ص

۲۲۹

۵) اخوان ثالث (م امید) از شعر پیوند باغ‌ها

۹ و ۱۴) هوشنگ ابتهاج (ا.ا. سایه) از شعر احساس

۱۰) صائب تبریزی. از غزل شماره ۶۸۳۳. جلد ۶ تصحیح

محمد قهرمان

۱۱) پیتر کیو ایستو. اندیشه‌های بنیادی در جامعه

شناسی ص ۲۰۹

۱۲) در خانواده‌های هم‌عصر با نظام فئودالیت، که جنبه

فامیلی مقدم بر ابعاد خانواده بوده است، منش‌های فاصله‌دار

، مثل جدا غذا خوردن مردان از زنان و کودکان و جدا بودن

فضای زندگی مردانه از اهل خانه رعایت می‌شده است.

۱۳) سهراب سپهری، هشت کتاب، از شعر واحه ای در

لحظه.

۱۵ و ۱۶) حمید مصدق

۱۸) احمد شاملو

۱۹) محمد ابراهیم باستانی پاریزی، از مجموعه «یاد و

یاد بود»